

قصه‌های تصویری از شاهنامه

۹

سپهر رستم و دیو

معرفی شده

در کتاب نامه رشد
آموزش و پرورش

به روایت حسین فتاحی
تصویرگر: مرتضی سهری



در سرزمین ایران پادشاهی بود به نام کیقباد. او دلش می خواست ایران آباد و سرسبز باشد و مردم در راحتی و آسایش زندگی کنند. به همین دلیل، با دشمنان ایران جنگید و آنها را بیرون کرد. او شهرهای بزرگی ساخت و در اطراف این شهرها روستاهای زیبایی بنا کرد. راه ساخت و نهرها جاری کرد تا مردم بتوانند کار کنند و زندگی خوبی داشته باشند. اما کیقباد هم مثل

همه مردم پیر شد و روزی حس کرد که دیگر عمرش به آخر رسیده است.

این بود که پسر جوانش کاووس را صدا کرد. کاووس نزد پدرش رفت.

پدر گفت: «پسر جان! زمان مرگ من رسیده. عمر

آدم‌ها آن قدر تند می‌گذرد که انگار همین دیروز بود

که من از کوه البرز آمدم و... اما صد سال گذشته است و

من خیلی پیر شده‌ام و حالا نوبت تو است. یادت باشد

که با مردم به خوبی رفتار کنی. با آنها مهربان باش.

بدان که اگر برای مردم کار کنی، پاداش خوبی‌هایت را

می‌گیری. اما اگر خودخواه باشی و کارهای بد بکنی،

در آتش همان کارها می‌سوزی و از بین می‌روی!»

